

الْوَلُو المكنون

مرد اورنده:
زهره لیلی

تابستان ۱۳۹۷

سرشناسه	کرمی، زهرا، ۱۳۴۰ - گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	اللؤلؤالمکنون/گردآورنده زهرا کرمی.
مشخصات نشر	کرج: پیدار، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۱۵۵ص.
شابک	۸۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸۰-۶۰۰-۴۹۹-۴۳۷-۸
وضعیت فهرست نویسی	فہپا
یادداشت	عنوان دیگر: اللؤلؤالمکنون: تفسیر جز ۱۹ قرآن.
عنوان دیگر	اللؤلؤالمکنون: تفسیر جز ۱۹ قرآن.
موضوع	تفاسیر (جزء ۱۹)
موضوع	تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
موضه	-- Shiite hermeneutics -- Qur'an -- 19th century
رده بندی خره	۱۳۹۷ ۹۷۴/۵۷/۱۰۲BP
رده بندی دیویی	۱۸/۲۹۷
شماره کتابشناسی	۵۴۰۶۳۹۸



❖ نام کتاب: اللؤلؤالمکنون تفسیر جز ۱۹
❖ مؤلف: زهرا کرمی
❖ طراح جلد: رضا فاریابی
❖ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۹۹-۴۳۷-۸
❖ ناشر: پیدار
❖ نوبت چاپ: ۱۳۹۷ اول
❖ شمارگان: ۱۰۰۰
❖ قیمت: ۸۰۰۰ تومان

کلیه حقوق ناشر محفوظ است

نشانی: کرج - رجایی شهر - فاز ۲ - خیابان ۷ غربی - پلاک ۹۰

۰۹۱۲۹۱۵۶۷۴۸ - ۰۲۶۳۴۲۱۰۵۰۳ - ۰۲۶۳۴۲۱۰۵۰۷

Pidar.pub@gmail.com

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۱	الفصل الأول
۴۵	الفصل الثاني
۱۲۰	الفصل الثالث

پیش‌گفتار

روزی که خداوند شاهکار خلقتش را بر گستره‌ی وجود برنشانند، با آن که می‌دانست آن‌چه خلق کرده تبارک الله احسن الخالقین است، اما از سویی هم می‌دانست که عجز، کفور، نادان و فراموشکار است، لذا در مکتوبی، بند بند و ج‌ب‌دیش، توانایی‌هایش، مقصد و جایگاهش و در مجموع، خود واقعی انسان را راجع‌ن‌ر د و با او همراه کرد، که اگر روزی دچار فراموشی شد و خود را گم کرد، با دست‌ن‌ر طوفان‌های سهمگین بلافاصله شد، که (لقد خلقنا الانسان فی کبد)، و بیچاره درمانده شد، به کتاب وجود خود مراجعه کند. پس قرآن همان من است، من مکتوب برای یادآوری، تا هر زمانی که در کشاکش روزگار سردرگم شدم، کتاب وجودم را گم‌ن‌ر را بیابم، اما ای من مهربان (قرآن)! آن‌قدر خودم را گم کرده‌ام و در این سحر و ابلیس زندگی از تو نیز غافل بوده‌ام که با این که می‌دانم تو خود من هستی، باز هم مردم را باز نمی‌شناسم. افسوس و صد افسوس، ای گاش از آغازین لحظات زندگی گام بر نمی‌داشتی و نفسی بر نمی‌آوردی مگر به گونه‌ای که تو مرا به آن فرامی‌خواندی، که اگر چنین کرده بودم من و تو دو چیز جدا از هم نبودیم و در هم ممزوج گشته بودیم. آه! آتشین از سینه برمی‌آورم هرگاه که یادم می‌افتد که عمری را از دست داده‌ام، این که تو همیشه در کنارم بودی. حالا می‌فهمم که چرا رسول عشق گفت: من راست‌گرا نیستم، گرانها نزد شما می‌گذارم، قرآن (کتابم)، و عترتم، چرا که هم قرآن و هم عترت (علیهما السلام) الگویی انسان هستند. خداوند سبحان پیش از این که من پای در این عرصه‌ی خاکی بگذارم، همه‌ی نیازهایم را از کوچک و بزرگ در تو تصویر

کرده بود، تا آن به آن در این سفر بس دشوار همراهت داشته باشم، اما چه شد که این گونه تو را به دست فراموشی سپردم، و از آن اوج عزت و حکمت و قدرت و علم که حضرت معشوق برایم در نظر گرفته بود، به این حضیض ذلت و حقارت و ضعف و ناتوانی و نادانی افتادم، و از آن بدتر این که چنان غافل گشته‌ام که به این پایین‌ترین درجه قانع و راضیم؟ ای کاش زمان به عقب برمی‌گشت و من لحظه به لحظه با تو زندگی می‌کردم، و این گونه آلوده‌ی عصیان و نافرمانی نمی‌شدم. می‌دانم بر رگت این ضرر این نافرمانی‌ها چیست؟ این نافرمانی‌ها خواب‌آورند، و تو را خواب می‌روی دیگر حقایق را نخواهی دید، می‌خوانمت، می‌بینمت، اما درکت نمی‌کنی، این همان خوابی است که می‌گویم.

قرآن من! تا کی شوی آثار این همه نافرمانی از وجودم زدوده شود و عمق کلامت بر جانم نفوذ کند؟ باز این همه نافرمانی، با این همه خواب آلودگی نمی‌دانم چه اعجازی در خود داری که هیچ کلامی از تو شیرین‌تر و هیچ آهنگی از تو دلنشین‌تر نیست. چه روح نوری این عزیز کاش آن روز که برای محاسبه‌ی اعمال از خاک برمی‌خیزم چهره‌ی زیبایی، لبخند و شادمانی و همچنان که وجودت، وجودم را در این عالم آرام می‌کرد در آن عالم نیز مایه‌ی آرامش باشی. جان شیرین! من جزئی از تو هستم و در لابه لای صفحات جامانده‌ام، شاید نوای همه‌ی عاشقان در نوای تو پنهان است، صدای ملکوتی نواب در هر روزنی، از هر کوی و برزنی که برآید، جان رباست و انسان را می‌کشاند، و می‌کشاند تا دری که بر سر درش نوشته‌اند محبوب. مرا ببخش به خاطر این همه سال‌های جدایی، مرا ببخش و دستم را بگیر و این جامانده‌ی واخورده را با خود به اوج ببر

تا دیار دوست آن گونه که او مرا می خواهد، باید رنگ عوض کنم، باید لباس غفلت، غرور و دنیا طلبی را از تن به در کنم، باید همرنگ تو شوم، یاریم کن، چارچوب وجودیم را وسعت بخش و این همه دخمه های تو در تویی را که در خود ساختم ویران کن، تا آباد بشوم.

ای عزیز! شنیدن کلام شیرینت که خبر از معشوق می دهد و رنگ و بوی او را در حجاب حرفت نمایان می سازد از زبان یار سفر کرده توصیف ناشدنی است، چشم انتظار قدم مبارکش نشسته ایم و در انتظار آن روزی هستیم که نوایت را با لحن دلنش آفایان بشنویم:

که چه خوش است صبرت بر آن ز تو دلربا شنیدن

به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

آقای خوب! نیک می دانی که چقدر است درد عشق به جانم افتاده تا جایی که دردهای دیگر را به دست فراموش سپردم، چندبست در حال خواندن قرآن وجودم هستم شاید دوباره خود را بیابم، و در این راه به یاری تان نیازمندم.

با استعانت حضرت حق، یاری شما و همراهی مران، رانسان یافته هایم را نیز می نگارم و تقدیم وجود مبارکتان می کنم باشد که مقبول فرموده اجدی افتد. اکنون جزء ۱۹ را به پایان رسانده ام و برای فهم بهتر آیات از تفهیم المیزان و نمونه مستفید گشته ام، امیدوارم که بارها و بارها خواندن همین آیات و تدبیر و تفسیر آنها راه های جدیدی را فرا رویمان بگشاید و معانی عمیق تری را نصیبمان بنماید.

آقای عزیزتر از جانم! دستم را بگیر که سخت محتاج دستگیریت هستم.

من الله توفیق - تابستان ۱۳۹۷